



www.rouzGar.com

هنرمندان درباره‌ی سانسور بخش یکم

آنچه در پی می‌آید، پاسخ هنرمندان و کسانی است که به نحوی با تولید و اجرای اثر هنری سروکار دارند، از صاحبان گالری‌های نقاشی گرفته تا ناشران، به پرسش‌هایی درباره‌ی تاثیر سانسور بر کارشان. این مجموعه اگر ماهنامه‌ی نقدنو به آن سرانجامش دچار نمی‌شد قرار بود که کامل‌تر شود و تمام عرصه‌های کاری و فعالیت‌های اجتماعی فرهنگی را در بر بگیرد که به نوبه‌ی خود می‌توانست دست‌کم پرتواندکی بر زوایای نهان و آشکار پدیده‌ی سانسور بتاباند یا فکت و منبعی باشد از این روزگار پرادبار برای درج در تاریخ در دست پژوهشگران اجتماعی آینده. چراکه تا آنجا که ما می‌دانیم نشریه‌های دیگر از هر نوع تاکنون به پدیده‌ی سانسور نپرداخته‌اند، از ترس سانسور یا هر چیز دیگر. همین مقدار هم البته غنیمت است! ما در روزگار در چند نوبت پاسخ‌ها به اقتراح نقدنو درباره‌ی سانسور را که در دوره‌ی دوم انتشارش به چاپ رسید به دید می‌رسانیم. با هم بخوانیم:

پرسش‌ها:

۱. تاکنون چه آثاری از شما دچار سانسور شده‌اند (چه پیش و چه پس از انقلاب) یا در حال بررسی و دریافت مجوز به سر می‌برند؟ و به چه مدت؟
۲. نقش سانسور و هنر فرمایشی را در خودسانسوری چه می‌دانید؟ این پدیده چگونه در کار خلاقه‌ی هنری تاثیر می‌گذارد؟
۳. به عنوان هنرمند (ناشر، یا تهیه‌کننده‌ی سینما یا...) تا چه حد سانسور را در افت کیفیت اثرتان موثر می‌دانید؟
۴. نقش اجتماعی پدیده‌ی سانسور را چه می‌دانید؟ اثر آن بر بخش اقتصادی چگونه است؟
۵. فرض کنیم سانسور وجود نداشت، کار شما چه سرانجامی به جز سرانجام کنونی می‌یافت؟
۶. با توجه به سخنان اخیر وزیر ارشاد در این باره، آینده‌ی هنر و فرهنگ و صنعت مربوط به آن‌ها را چگونه می‌بینید؟

علی‌اشرف درویشیان (نویسنده): نقش ویران‌کننده‌ی سانسور



۱ بسیاری از نوشته‌ها و کتاب‌های من چه پیش و چه پس از سال ۱۳۵۷ سانسور شده‌اند و برخی از آنها هنوز در سانسورند. پیش از انقلاب: ۱- *ابر سیاه هزار چشم* ۲- *گل‌طلا و کلاش قرمز* ۳- *آبشوران* (با نام مستعار لطیف تلخستانی) ۴- *کتاب بیستون* (جنگ ادبی و هنری کرمانشاه) ۵- *کتاب کودکان و نوجوانان* (مجموعه‌ی آثار بچه‌ها) شماره‌ی اول ۶- *روزنامه‌ی دیواری مدرسه‌ی ما* ۷- *مقالات* (مجموعه‌ی مقاله‌ها). پس از

انقلاب: ۱- *قصه‌های بند* (از سال ۱۳۵۹) ۲- از این ولایت (از سال ۱۳۵۹) ۳- *آبشوران* (از سال ۱۳۵۹)، *فصل نان* (از سال ۱۳۵۹)، *همراه آهنگ‌های بابام* (از سال ۱۳۵۹) [این چهار کتاب به طور مستقل در سال ۱۳۸۵ یعنی پس از ۲۵ سال مجوز انتشار گرفتند]. ۴- *رمان چهارجلدی سال‌های ابری* پس از دو سال معطلی در ارشاد، چاپ اولش مجوز گرفت برای چاپ دوم باز هم دو سال معطل شد و پس از آن تاکنون منتشر شده‌است. ۵- مجموعه‌ی داستان‌های کوتاه به نام *داستان‌های تازه داغ*، شامل ۱۶ داستان کوتاه دو سال پیش به ارشاد داده شد. گفتند ۸ داستان حذف شود قبول نکردم و در آلمان چاپ شد، سپس گفتند ۳ داستان حذف شود، نپذیرفتم و همچنان در ارشاد مانده‌است. ۶- من جمعاً شش قصه برای کودکان و نوجوانان نوشته‌ام که همه‌ی آنها پس از انقلاب به چاپ رسیدند. اما پس از سال ۱۳۵۹ دیگر مجوز انتشار نگرفتند تا پس از ۲۵ سال که تنها ۴ عنوان آنها را در یک مجموعه به چاپ دادم و مجوز گرفتند و به نام *قصه‌های آن سال‌ها*، منتشر شدند. ۷- *افسانه‌ها و متل‌های کردی* در سال ۱۳۶۷، پس از سه سال معطلی عاقبت مجوز انتشار گرفت. ۸- مجموعه‌ی کتاب‌های کودکان و نوجوانان که پس از انقلاب تا سال ۱۳۵۹ یازده شماره‌ی آن به طور ماهیانه منتشر می‌شد، از انتشارش جلوگیری شد. ۹- *رمان سلول ۱۸* که از ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹ پنج بار چاپ شده بود تا سال ۱۳۸۱ مجوز انتشار نگرفت و پس از ۲۲ سال مجدداً گرفت و منتشر شد. این کتاب در آلمان در سال ۱۳۷۸ هم چاپ شد. ۱۰- مجموعه *داستان شب آپستین است* هم در سوئد چاپ شد چون در ایران مجوز نگرفت.

۲ نقش سانسور در آثار هنری و ادبی و در همه‌ی زمینه‌های اندیشه‌ی انسانی، مخرب و تباہ‌کننده است. نتیجه‌ی ۲۷ سال اعمال سانسور و تحمیل اندیشه‌های بی‌پایه، مسبب وضعیت ادبیات و هنر امروز ایران شده‌است: تیراژ پایین کتاب‌ها، سست و سبک بودن مضامین و چارچوب‌های داستان‌نویسی. عدم استقبال جوانان به این پدیده‌ی حیاتی و در نتیجه عدم تفکر نسبت به مسایل.

۳ در گذشته هنرمند و نویسنده به خاطر عشق و علاقه‌ی بی‌که به کارش داشت به خاطر مسئولیتی که در خود در برابر دیگران حس می‌کرد به کار شبانه‌روزی خود برای خلق آثارش ادامه می‌داد. اما این روزها به خاطر فشار سانسور از یک سو و فشار زندگی به هنرمند و نیازمندی‌های زندگی از سوی دیگر، کمتر کسی است که آثارش تحت تاثیر قرار نگرفته باشد. البته این مربوط به کسانی است که از راه نوشتن آثار خود، امرار معاش می‌کنند. حساب کسانی که نیازهای مادی ندارند،

جداست. آنها البته در اثر تنعم و گشایش زندگی نیازی به درآمد ندارند و خود از هر نظر تامین اند و البته می‌بینیم آن بی‌نیازان نیز کار مهمی ارایه نداده‌اند. اگر هم بگویند که نوشته‌ایم و برای سال‌های آتی گذاشته‌ایم، دروغ می‌گویند زیرا امروز با بودن کامپیوتر و اینترنت دیگر جایی برای ذخیره‌ی آثار برای آینده نمی‌ماند. اینها همه سبب شده که سانسور تاثیر نابودکننده‌ی خود را در این سال‌ها نشان داده‌است و کسی کتاب سانسور شده نمی‌خواند.

۴ پدیده‌ی شوم سانسور، تاثیر ویران‌کننده‌ی بر اجتماع و اقتصاد می‌گذارد. روزنامه‌ها خبر از ورشکستگی چاپخانه‌داران و ناشران می‌دهند. موسسه‌های پخش کتاب یکی پس از دیگری ورشکسته می‌شوند. رمان و داستان و شعر که دل‌ها را تلطیف و انسان‌ها را نسبت به یکدیگر هم‌دل و هم‌درد و مهربان می‌کرد، در اثر فشار سانسور به حاشیه رانده شده و حال روزگار خشونت، آدم‌کشی، جنایت، اعتیاد و هزاران درد بی‌درمان دیگر است که زمانی شیوع پیدا می‌کنند که ملتی را از اندیشیدن و تفکر بازدارند و درهای کسب اطلاعات و روشنی‌بخش را بر او ببندند.

۵ اگر سانسور وجود نداشت من می‌توانستم با امید بیشتر، با پشتکار بهتر و بدون ترس از توقیف و خمیر شدن کتابم، کار کنم. من می‌توانستم کتاب‌هایم را در همه‌ی کتاب‌فروشی‌ها پیدا کنم و می‌توانستم با جوانان بدون واژه‌های آموزش داستان داشته باشم. می‌توانستم در کانون نویسندگان ایران برنامه‌های سودمندی برای بالا رفتن تیراژ کتاب و علاقه‌مند کردن دیگران به کتاب، ارایه دهم. اگر سانسور نبود کانون نویسندگان ایران می‌توانست به بسیاری از نابه‌سامانی‌های کنونی در زمینه‌ی ادبی و هنری پایان دهد.

۶ این سخنان بی‌اساس و غیرمسئولانه و غیرکارشناسانه، وضع کتاب را بدتر از این می‌کند اما از آنجا که هیچ‌گاه در این بیست‌وهفت سال، امید و اعتماد خودم را از دست نداده‌ام، مطمئن هستم که خرابی‌چو از حد بگذرد آباد می‌گردد.

ثمیلا امیر ابراهیمی (نقاش): سکوت همیشه هم علامت رضایت نیست

سخن گفتن از سانسور یک دور باطل بی‌فایده و معیوب به نظر می‌رسد. چراکه در این شرایط به‌جز ذکر دشواری‌های متنوع فردی و حرفه‌ی، هر سخن دیگری که بدون سانسور منتشر شود، صرفاً کلیاتی واضح و مبرهن است که تکرار آن چیزی را تغییر نمی‌دهد. امروز حتا سیاستمداران و کشورداران و ممیزان فرهنگی هم میل ندارند از سانسور به عنوان شغل اجتماعی خود نام ببرند، و همه کمابیش می‌گویند: «سانسور چیز بدی است» یا «ما سانسور نداریم». پس بهتر است تحلیل و تفسیر مفهوم سانسور و نام‌های تازه‌ی را که می‌توان بر آن گذاشت تا زشتیش پنهان شود به متخصصان آن واگذار کنیم. اما این مساله که چرا نزدیک به سی سال بعد از انقلاب بزرگ ایران هنوز هیچ تعریف



مدون و هیچ روش قانونی برای برخورد با فعالیت‌ها و آثار هنری وجود ندارد و این عرصه‌ی حساس زندگی فرهنگی ما همچنان دستخوش انقباض‌ها و انبساط‌های گهگاهی و دل‌خواهی است، امری است که می‌توان، و باید به آن پرداخت.

عاقبت روزی باید قانون و معیاری با ضمانت اجرایی معتبر به وجود بیاید تا از امنیت کار و فعالیت ذهنی و اجتماعی نویسندگان و هنرمندان این مرز و بوم حمایت کند و مانع از به هدر رفتن وقت و سرمایه و نیروی خلاقه‌ی ایشان شود، و گرنه صرف بحث و گپ و درد دل درباره‌ی مشکل قدیمی سانسور به اندازه تاریخ ما سابقه دارد و روز به روز غم انگیزتر و ملال آورتر می‌شود. از این رو به‌رغم دلسردی و بی‌میلی برای ورود به این بحث، به امید آنکه از تجمع آرای مختلف نتایج عملی و مفید حاصل شود، سعی می‌کنم تا حد امکان به شکل کلی و یکپارچه به این پرسش‌ها پاسخ دهم.

کار من هم مانند اکثر نویسندگان و هنرمندان ایرانی، از شر سانسور در امان نبوده. پیش از انقلاب اولین بار که دچار ضربه‌ی سانسور شدم، سال ۱۳۵۱ بود. بیست و دو سال داشتم و سال آخر دانشکده‌ی حقوق بودم. هرگز لحظه‌ی که نمونه‌ی چاپی اولین و آخرین کتاب شعرم ناکجاآباد را بعد از بازگشت از میزبانی به دستم دادند، فراموش نمی‌کنم. کتاب بیچاره آنچنان با علامت‌های ضربدر و دایره گلوله‌باران شده بود که هیچ «اصلاحی» چاره‌اش نمی‌کرد. با تماشای آن علامات احساس کردم ساکنین بی‌چهره‌ی آن محکمه‌های اداری، در حقیقت روی روح و ذهن من ضربدر کشیده‌اند و کار و هستی و حقوق فردی مرا نیز مانند بسیاری از هنرمندان دیگر زیر پا گذاردند. البته شاید ممکن بود باز هم روی این کتاب کار کنم و مدتی بعد دوباره آن را به مسلخ بفرستم و ببینم نتیجه چه می‌شود؛ اما به نظر آمد آن کتاب دیگر آنچه من می‌خواستم، نخواهد شد. بنابراین، از چاپ آن منصرف شدم و تمام نمونه‌ها پیش از صحافی به شرف خمیر شدن نایل آمدند.

فکر می‌کنم در آن زمان حساسیت به تصاویر کمتر از کلمات بود. چون در همین سال‌ها با اینکه نقاشی‌هایم موضوعات اجتماعی داشتند، اکثراً به نمایش می‌رسیدند، اما به عوض برخورد با سانسور دولتی، گاه مورد حمله و انتقاد منتقدانی قرار می‌گرفت که با تاکید بر حقانیت هنر فارغ از موضوعات اجتماعی و سیاسی، نوعی سانسور روشنفکر مآبانه را بر هنرهای تصویری اعمال می‌کردند. نتیجه‌ی مخرب سانسور دولتی و روشنفکری بر همه‌ی انواع هنر، پناه بردن هنرمندان به نمادگرایی و استفاده از رمزها و استعاره‌های کلیشه‌ی و نخ‌نمایی بود که به تدریج هنر اجتماعی پیش از انقلاب را تسخیر کرد و بیشتر آثار هنری «معترض» دوره‌ی آخر رژیم پهلوی را به ورطه‌ی اشکال خامی از آرمان‌گرایی و رمانتیسم انقلابی کشاند.

چندسال بعد در سال‌های اول انقلاب، تحت تاثیر فضای تازه‌ی اجتماعی و تجربه‌ی پر جنب و جوش انقلاب — دوره‌ی که مثل شهاب سریع و زودگذر بود — من نیز مانند بسیاری هنرمندان دیگر بیش از پیش مجذوب واقع‌گرایی در هنر شدم و تعداد زیادی از نقاشی‌هایم به مضامین روزمره‌ی زندگی مردم و وقایع اجتماعی روزهای انقلاب اختصاص پیدا کرد. اما هنوز یکی دو سال بیشتر نگذشته بود که وحشت و سانسور عمومی، فضای اجتماعی را تلخ و سیاه کرد و هنرها را یکسره به خانه‌ها و زیرزمین‌ها تاراند. در این شرایط تقریباً هیچ‌یک از آثاری که در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ با محتوای اجتماعی نقاشی کردم (از آن جمله، مجموعه‌ی مفصلی از نقاشی‌های انقلاب) به دلایل مختلف هرگز به نمایش عمومی در نیامدند. گالری‌های هنری تا حدود ده سال بعد از انقلاب تعطیل بودند و هنرمندان برای آرایه‌ی کارهای خود هیچ‌مکان رسمی و عمومی در اختیار نداشتند. از آن گذشته، تنها هنری که حق نفس کشیدن و ارتباط با مردم را داشت هنر تبلیغاتی مدافع شعارها و خواسته‌های سیاست و حکومت بود و با اینکه هنرمندان معدودی با این شرایط کنار می‌آمدند اما به نظر می‌رسید آثار آن‌ها برای اشغال تمام فضای هنری شهر و کشور کاملاً کافی است. در هر حال، با جدایی هنر از مردم، برخی

از هنرمندانی که به اصطلاح آن روزها «دگراندیش» بودند عطای وطن را به لقایش بخشیدند و از کشور فرار کردند. بسیاری دیگر، در خانه‌ها و کارگاه‌هایشان ماندند و کار کردند اما تنها حلقه‌ی کوچکی از دوستان و نزدیکانشان توانستند از دیدن آثارشان بهره‌مند شوند. سانسور این دوره بسیار شبیه به «خودسانسوری» بود، اما فقط هم ذهنی و درونی نبود. از آنجا که ما گهگاه نه تنها تاریخ، بلکه تجربه‌های شخصی خودمان را هم فراموش می‌کنیم، — یعنی به گمانم باید فراموش کنیم تا بتوانیم زنده بمانیم و ادامه بدهیم — یادآوری می‌کنم که با وجود آنکه در آن روزها در عین آنکه تعریف روشن و قانون مشخصی درباره‌ی هنر و شیوه‌ی زندگی مجاز وجود نداشت، اما هیچ هنر و شیوه‌ی بی‌جز «هنر رسمی و شیوه‌ی زندگی عرفی» حق و فرصت نمایش عمومی نداشت و اگر نمی‌خواستی با اقدامی جنجالی و قهرمانانه تنها چند روزی توجه همگان — و از جمله نیروهای بی‌هویت اما پر قدرت — را جلب کنی باید به این شرایط عمومی تن می‌دادی. از سوی دیگر واقعیت این است که همه‌ی انواع آثار هنری که با درونمایه‌های سیاسی و اجتماعی آفریده می‌شوند، خواه‌ناخواه تاریخ مصرف دارند. آن‌ها که ضعیف‌ترند برای تبلیغات زودگذر می‌آیند و می‌روند و آن‌ها که سنگین‌تر و «هنری»‌ترند تا سال‌ها و شاید قرن‌ها می‌مانند اما به هر حال گزارشی یا برداشتی از دوران ویژه‌ی خود هستند و آفریننده‌ی این آثار جز ارتباط گرفتن با مردم زمان و مکانی که در آن زندگی می‌کند و شریک کردن آن‌ها در اندیشه و احساس خود آرزویی ندارد.

به هر حال بعد از انقلاب تمام هنرهای «غیر رسمی» چه هنر شیک و تزیینی دوره‌ی سلطنت، و چه هنر مدرن «بامحتوا» یا حتی هنر مردمی به پستوها و زیرزمین‌ها مهاجرت کردند. اما در این مهاجرت بخشی از مردم هم به عنوان مخاطب‌های هنری به دنبال آن به زیرزمین‌ها رفتند. هنر دوستان و به‌ویژه جوانان تشنه و نیازمند، برای تماس با هنری که جرقه‌های امید و عشق به زندگی را در روحشان روشن کند و دردهایشان را تسکین دهد، خود را به نمایشگاه‌ها، کنسرت‌ها، تئاترها و فیلم‌هایی می‌رساندند که گاه با بدترین و سخت‌ترین شرایط در خانه‌های کوچک و انجمن‌های فرهنگی خارجی برگزار می‌شد. در همین سال‌ها، من نیز مانند برخی دیگر از نقاشان، سه نمایشگاه خصوصی برگزار کردم که بینندگان آن به ناچار همه از آشنایان و اطرافیانم بودند.

و زندگی ادامه یافت تا سال ۱۳۶۷ که سال نفس کشیدن مردم بود و احساس‌های از فشارها و اضطراب‌های جنگ. چیز زیادی فرق نکرده بود، بهشت نشده بود، فقط ابرهای سیاه کمی عقب رفته بودند و کابوس و وحشت مرگ آرام گرفته بود. به مرور، فرهنگسراها، تالارهای موسیقی و گالری‌های هنری یک به یک بازگشایی، یا تاسیس و فعال شدند. در فاصله‌ی یک دهه خیلی چیزها در ایران و جهان تغییر کرده بود و فضای اجتماعی و فرهنگی ایران پوست انداخته بود و هنرمندان جوانی که دیگر کمتر دغدغه‌ی سیاست داشتند در عرصه‌های مختلف هنری ظاهر شده بودند. از سال ۶۷ تا سال ۷۶ روش معمول در ارایه‌ی کارهای تجسمی این بود که هنرمندان مدتی پیش از ارایه‌ی کارهایشان عکس آثار خود را به بخش تجسمی وزارت ارشاد می‌فرستادند تا «بازبینی» شود و در صورت موافقت می‌توانستند آن‌ها را ارایه دهند. خود این رسم و شیوه نه تنها اثر هنرمند بلکه ذهن او را فیلتر و مهار می‌کرد و سانسور دولتی با خودسانسوری روشنفکران تقویت می‌شد. با این همه در این دوره هم چند کارم اجازه‌ی نمایش پیدا نکرد. مضامین یکی دو تا از این کارها خیلی ساده بود و به زندگی روزمره‌ی مردم می‌پرداخت — البته اگر اجازه داشته باشیم آدم‌هایی مثل خودمان را هم جزو مردم به حساب بیاوریم — به هر حال تیپ آدم‌ها چندان هم مهم نبود، چون اشخاصی که نقاشی می‌کردم بیشتر به صورت سایه‌های سیاه بودند و

جزئیات جنسیت و لباس در آن‌ها کمتر آشکار بود. با این همه، از نظر ممیزان جای تفسیر همیشه باز است و تصور آن‌ها در مورد این آثار برای صدور حکم طرد آن‌ها از انظار عمومی کافی بود.

در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی ریاست‌جمهوری آقای خاتمی بار دیگر سانسور ملایم‌تر شد و در مورد آثار تجسمی، از گردن وزارت ارشاد برداشته و به دوش خود هنرمند و مدیر گالری گذاشته‌شد. در این دوره هفت نمایشگاه فردی و چندین نمایشگاه گروهی داشتم و دو کتاب از نقاشی‌هایم را به چاپ رساندم. نه اینکه مطلقاً بی مشکل گذشت؛ اما به‌هر حال برای ما هنرمندان، گالری‌داران و حتا بینندگان، دوره‌ی سبک‌تر و قابل تحمل‌تر بود. گمان هم نمی‌کنم با این روش چندان زیاده روی و توهینی به شئون اسلامی و اخلاقی صورت گرفته‌باشد. چون در هر حال همه‌ی ما یاد گرفته‌بودیم که چه‌طور خودمان را سانسور کنیم. اما بدی دوره‌های بهتر این است که آدم لوس و خوش خیال می‌شود و یادش می‌رود که قرار نیست چیزها رو به بهتر شدن بروند.

در یک سال گذشته بار دیگر کار نشر و کتاب و سایر فعالیت‌های فرهنگی و هنری کشور با تضيیقات شرم‌آور و ناامیدکننده‌ی روبه‌رو شده‌است که ضررهای مادی و معنوی آن به هیچ وجه با اهداف مصلحت‌جویانه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک آن تناسبی ندارد. در همین ماه گذشته سومین کتابی که با کار و هزینه‌ی شخصی از نقاشی‌هایم آماده کرده‌بودم بعد از سه ماه انتظار برای مجوز در وزارت ارشاد، بی آنکه توضیحی داده شود غیر مجاز اعلام شد و نتیجه‌ی چند سال کار هنری، ادبی و گرافیکی کتابم به سادگی بر باد رفت. در حالی که این کتاب تفاوت چندانی با دو کتاب پیشین نداشت و رد شدن آن کاملاً دور از انتظار من و اطرافیانم بود. این همه «سانسور» برای چیست؟ مگر انتشار چیزی حدود ۱۰۰۰ نسخه از یک کتاب خود سانسور شده، فروش حداکثر ۳۰۰ نسخه از آن در یکی دو سال و خوانده شدن نیمی از این تعداد در یک کشور ۶۰ میلیونی چه اثری می‌تواند داشته‌باشد؟ اما مساله فقط این نیست. فکر می‌کنم سانسور، در دوره‌های مختلف تاریخ کشور، آگاهانه و به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل موثر در ایجاد بیماری مهلک بی تفاوتی اجتماعی، برای ما برنامه ریزی شده تا در ذهن و روان اجتماعی ما رخنه کند و درونی شود. در تربیت زندگی تاریخی و فرهنگیمان می‌آموزیم این خوره‌ی اکتسابی را چون پوست و مویمان بپذیریم؛ اندیشه‌ها و احساسات خود را پنهان کنیم، غم و شادی و عشق و نفرت و ملال و آرزو و تمام غرایز طبیعیمان را سرکوب کنیم و آدم‌هایی دروغی و جعلی از خودمان بسازیم که نظام‌های اجتماعیمان در طول تاریخ از ما می‌طلبند. از کودکی و جوانی می‌آموزیم که چطور «خودمان» نباشیم و با تقلید، دروغ‌گویی، فرصت‌طلبی و آسان‌گیری کار خود را در خفا به پیش ببریم. سعی می‌کنیم معنای لغت «ت ق ی ه» را بفهمیم و فلسفه‌ی آن را راهکار اصلی زندگیمان قرار دهیم و به این ترتیب، سانسور در طول تاریخ، برای «دستکاری» در هویت فرد و جامعه مفید واقع می‌شود.

اما نتیجه‌ی سانسور فرهنگ‌زدایی از جامعه است و وقتی هنر و فرهنگ از جامعه بی رخت بپندد، آن جامعه مرده است. خلاقیت در هنر با آزادی و امید به پیشرفت حرکت می‌کند. در نبود این امید و امنیت، کار فرهنگی بی معنا می‌شود و هنری جز هنر تقلیدی و بی مایه و یکنواخت به وجود نمی‌آید. در شرایطی که بسیاری از نویسندگان و هنرمندان بیش از آن که برای محتوا و شکل کار خود وقت و نیرو بگذارند باید برای انتشار و نمایش و فروش آن جان بکنند، طبیعی است که هنر و فرهنگ رو به انحطاط می‌گذارد. در جامعه‌ی که قشر فرهنگی و کتاب‌خوان آن روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود، ایجاد این

همه موانع مختلف برای نشر و توزیع کتاب و نمایشگاه هنری تنها به معنای کشتن هنر و فرهنگ است. تضییقات ناشی از سانسور، گذشته از زبان‌های اقتصادی وسیعی که به بار می‌آورد، دیر یا زود، دست‌اندرکاران شرافتمند و پیگیر این عرصه را نیز به ناچار به کارهای «خلاف» سوق خواهد داد. رواج تمهیدات پنهان‌کارانه در آفرینش آثار فرهنگی و هنری، چاپ کتاب در آن‌سوی مرزها و یا چاپ و توزیع بدون مجوز آثار در داخل کشور، از جمله پیامدهای ناگزیر و موجه دشواری‌هایی است که بر کارکنان فرهنگی تحمیل می‌شود. سانسور که همواره در این مرز و بوم چون شمشیری آخته، کار و هستی و امنیت شغلی و حقوق فردی و اجتماعی خادمین فرهنگ و هنر را تهدید کرده‌است، حربه‌ی کوتاه‌مدت و بدعاقبت برای مبارزه با آزادی هنر و اندیشه است. جای بسی تاسف است که نزدیک به سی سال پس از انقلابی که قرار بود آزادی و معنویت و شرافت و سربلندی برای ما به بار بیاورد روزی نیست که شاهد ورشکستگی و سرافکندگی و ناامیدی و تباهی عده‌ی از دوست‌داران کار فرهنگی و اجتماعی نباشیم. دردناک است که بسیاری از کسانی که همواره در دل و زبان، «ماکیاولیسم» را محکوم کرده‌اند در زندگی روزمره بالاخره به جایی می‌رسند که وادار می‌شوند برای حفظ و پیشبرد «ارزش‌های والای» خود از وسایل و شیوه‌های نادرست استفاده کنند. نابودی ارزش‌ها و اخلاقیات اجتماعی به تغییر شکل و ماهیت افراد و احساس از خود بیگانگی و افسردگی عمومی منجر می‌شود. اما در این استحاله‌ی بزرگ تنها ما نیستیم که ضرر می‌کنیم. نظام‌ها و مدیران سیاسی نیز از این دگرگونی ضرر می‌کنند. سانسور و پنهان‌کاری لازم و ملزوم یکدیگرند و این شمشیر دولبه دیر یا زود بر گردن خود شمشیرکشان هم فرود می‌آید. سکوت همیشه هم علامت رضایت نیست.

ابوالفضل جلیلی (فیلم‌ساز): تمام فیلم‌ها بدون پروانه‌ی نمایش

۱ کلیه‌ی چهارده فیلمی که پس از پیروزی انقلاب تاکنون ساخته‌ام به‌طور کلی هیچ‌کدام تاکنون موفق به اخذ پروانه‌ی نمایش نشده‌اند و رنگ‌اکران سینماها را ندیده‌اند. چهاردهمین فیلم نیز مدت شش ماه است که منتظر جواب در خصوص اجازه‌ی نمایش می‌باشد. آخرین کارم را نیز که با نام **حافظ** ساخته‌ام، خودم تصمیم دارم که پروانه‌ی نمایش برایش دریافت نکنم، چون از این بازی که همه‌اش تهنش باخت بوده، خسته شده‌ام.



۲ یکی از خصوصیات انقلاب در عرصه‌ی هنر آن بوده که بیشتر هنرمندان، به‌ویژه آن‌ها که هیچ اعتقادی به انقلاب نداشته و ندارند یاد گرفته‌اند که چگونه آنکه هستند را به‌گونه‌ی آنی که نیستند بروز دهند. اما من چون هیچ‌ام، از نمایش هیچیم وحشتی ندارم اما از آنجا که به ایتولوژی مذهبیم علاقه‌مندم، سانسور هیچ تأثیری در کار من ندارد، به‌جز اینکه کارهایم همیشه مهجور مانده‌است.

۳ آنها که مرا سانسور کردند، به من آموختند که چگونه می‌توان از لابیرنت پیچ در پیچ این زندگی عبور کرد، به نوبه‌ی خود از همه‌شان سپاسگزارم.

۴ سانسور آدمها را دچار دوگانگی شخصیت می‌کند، یعنی اینکه آنی را نشان دهند که نیستند و این صداقت جامعه را خدشه‌دار می‌کند و کشور را به تباهی می‌کشاند، و در جهان هر جرم و مرج طلب، وضعیت اقتصادی به صورت کاذب رشد صعودی می‌کند.

۵ همه‌ی مردم فیلم‌هایم را می‌دیدند و می‌فهمیدند که من چقدر گنگ و بی‌سوادم، شاید هم هر جا مرا می‌دیدند به جای تشویق نقم می‌کردند.

۶ آنقدر از این حرف‌ها شنیده‌ایم و نتیجه‌اش را دیده‌ایم که دیگر نیازی به تکرار ندارد.

منوچهر صفرزاده (نقاش): سانسور بلای جان هنر

۱ سانسور بلای جان هنر است. شکل‌های مختلف دارد و یکی از مهم‌ترین مسایل مربوط به آن بستگی دارد به فرهنگ سانسورچی‌ها که تا چه حد و حدودی از هنر شناخت دارند و اینکه آیا هنر را در کل و در صورت‌های گوناگونش چگونه می‌شناسند. سانسور در همه چیز وجود دارد، در انواع حرکات زندگی سانسور می‌تواند حضور داشته‌باشد. اما درباره‌ی نقاشی، سانسور در قبل از انقلاب به‌خاطر اینکه سانسورچی‌های آن موقع شناختی از نقاشی نداشتند و بعد هم نقاشی را در واقع یک جور دشمن نظام نمی‌دانستند — چون فکر می‌کردند این کلمه و در واقع ادبیات و شعر است که می‌تواند نظام گذشته را زیر سوال ببرد — آنچنان نقشی نداشت، اما به



مرور در رژیم گذشته این اواخر ساواک فهمیده بود که با نقاشی و هنرهای تجسمی هم می‌شود مثلاً افشاگری کرد، ولی زیاد طول نکشید و انقلاب شد. اما در انقلاب در واقع هنرهای تجسمی به‌ویژه نقاشی به‌خاطر کاربردی که می‌توانست میان توده‌ها و مردم داشته‌باشد، پرچم‌دار انقلاب شد. به‌ویژه نقاشی‌های دیواری آن موقع خیلی به هواداری مردم از نقاشی کمک کرد یعنی مردم متوجه نقاشی شدند، و نقاشی وارد اجتماع شد. آن هم، به این دلیل که در یک دوره‌ی زمانی نقاشی و مردم با هم شروع کردند به حرکت کردن و این حرکت به نظر من بسیار تاثیرگذار بود مثلاً برای نمونه من در مورد کار خودم می‌توانم بگویم وقتی واقعه‌ی ۱۷ شهریور در میدان ژاله اتفاق افتاد چون خانه‌ی ما نزدیک آن منطقه بود، من شروع کردم این موضوع را برای کشیدن یک تابلو بهانه قرار دادم، یک تابلوی تقریباً ۱۰ متری در عرض ۲ متر روی پنل‌های دوگانه یعنی جداگانه که قرار گرفتن این‌ها کنار هم یک موضوعی را تشکیل می‌داد و این تکه‌ها به هم مربوط می‌شد. من این تابلو را در بهار سال ۵۸ در تقاطع بلوار کشاورز و وصال به دیوار صافی که آن‌جا بود وصل کردم و در واقع یک نمایشگاه خیابانی برپا کردیم بعدها هم شروع کردیم به نقاشی کردن روی دیوار و کارهایی که روی بوم کار شده‌بود، و نقاشی روی پارچه. این‌ها را به نمایش گذاشتیم. به غیر از آن من سه پایه‌ام را هم برده بودم آنجا یک بوم سفید گذاشته بودم هر روز هم یک پرتره‌ی آنجا کار می‌کردیم یک‌جور تبلیغ بود برای نقاشی این کار من. در دوره‌ی پیش از شروع جنگ، من نقاشی دیواری

کار کردم و مثلاً انجمن اسلامی کارخانه‌ی ایران تیر عکس سه شهید را داد که من آن‌ها را در یک مجموعه روی دیوار کار کنم. اما بعد از ده روز که کار تمام شد رفتیم از آن‌ها عکس بگیریم، دیدیم دیوار را سفید کرده‌اند. یعنی همان شبانه کسی آمده بود و گفته بود که این‌ها چیه. این‌ها شهدای ما را لکه دار کرده‌است. خلاصه رنگ آوردند و شبانه رنگش کردند. اولین سانسورها در نقاشی اینطوری شروع شد. حتا خود آن‌ها هم نمی‌دانستند که نقاشی هم می‌تواند پیام‌آور انقلاب باشد. حالا که نقاشی هم می‌تواند پیام‌آور انقلاب باشد پس بهتر آن است که این پیام‌ها پیام‌هایی باشد که از سانسور گذشته باشد. این اولین چیزهایی بود که سر نقاشی آمد بعد کارهایی که در جاهای دیگر شده بود، آن‌ها هم رنگ خورد. و اولین رنگ خوری‌های نقاشی با کارهای من در ایران تیر شروع شد و بعد هم جاهای دیگر. این وسط سانسور خیلی مهم‌تری هم هست که در موزه‌هاست، مانند موزه‌ی هنرهای معاصر تهران که اول خواستند آنجا را بکنند مرکز حزب جمهوری اسلامی بعد عده‌یی از ما، اعتراض کردیم و آقای حداد عادل هم جزو کسانی بود که دفاع می‌کرد از نظر ما. بعد گفتند نه بهتر است کتابخانه‌ی ملی را منتقل کنیم اینجا. در واقع می‌خواستند اصلاً این هنرهای مدرن را سانسور کنند. با هنرهای قدیمی مشکل نداشتند مثل کارهای خط و کارهای سنتی به خاطر همین هم هست که به خط خیلی بها داده‌شد و همچنین به هنرهای کلاسیک بها داده‌شد مثل نقاشی مینیاتور که به نظر من غلط است (گرچه مینیاتور هم امروزه وضع خوبی ندارد). ممکن است نقاشی برای دوره‌هایی مسایل انقلابی و اجتماعی را موضوع کارش قرار بدهد ولی همیشه اینطور نیست و نقاشی فقط این هم نیست، نقاشی شکل‌های گوناگون دارد و نقاش هم کارهای گوناگون انجام می‌دهد یعنی موضوعات گوناگونی را موضوع کارش قرار می‌دهد. القصه، کار به آن جا رسید که ما مجبور شدیم کارهای مان را؛ به صورت خصوصی نمایشگاه بگذاریم، بعد ارشاد گفت نه باید بیایید اجازه بگیرید.

و این سال‌های ۶۶ و ۶۷ است که تا پیش از آن اصلاً نمایشگاهی وجود نداشت، اصلاً گالری وجود نداشت، ما جاهایی را مثلاً دو سه نفری می‌گرفتیم و در آن نقاشی می‌کردیم بعد آنجا نمایشگاه هم می‌گذاشتیم و خیلی هم شلوغ می‌شد به خاطر همین هم ارشاد به این فکر افتاد که مجوز بدهد. در سال ۶۷ به خانم سیحون اجازه دادند گالریش را باز کند و خانم گلستان هم همچنین که افتتاح کارش با کارهای سپهری بود و عکاسی‌های کسریان و بعد هم نقاشی‌های من. این افتتاح گالری گلستان به این ترتیب بود که اینقدر شلوغ شده بود که مردم در خیابان می‌ایستادند. مردم بعد از هفت، هشت، ده سال از گذشت انقلاب تشنه‌ی نمایشگاه بودند. ما هم به صورت مخفی، زیرزمینی نمایشگاه می‌گذاشتیم.

در تمام این سال‌ها آن‌هایی که کارمند بودند یا دکتر بودند یک پولی در می‌آوردند ولی نقاش‌های حرفه‌یی که جز نقاشی کردن راه دیگری برای نان خوردن نداشتند مجبور بودند از فروش کارهایشان زندگی را بگذرانند و من که از سال ۵۴ استعفا دادم و از تلویزیون بیرون آمدم، هیچ جا شاغل نبودم و هیچ حقوقی هم از جایی نمی‌گرفتم. همین الان هم بنده نه حقوق‌بگیر جایی هستم نه دفترچه‌ی بیمه‌ی درمانی دارم نه هیچی، از یک پناهنده وضع من بدتر است. آن موقع هم چنین وضعی داشتم، بعد خوب آنجا که زیرزمینی بود من آزادی عمل داشتم و همه‌ی کارهایی که می‌کشیدم را به نمایش می‌گذاشتم. وقتی به ما اجازه دادند باید از کارها عکس می‌گرفتیم و می‌بردیم ارشاد. ارشاد کنترل می‌کرد. به من هم خانم گلستان گفت که فقط می‌توانی منظره و طبیعت بی‌جان و پرتره بکشی که پرتره هم زیاد موهای افشان درش نباشد اینطور کارها را فقط اجازه می‌دهند. ما هم خلاصه رعایت کردیم. سال ۶۹ بود که رفتیم ارشاد برای مجوز که در سیحون نمایشگاه

بگذارم و آنجا به یکی از کارهای من ایراد گرفتند، گفتند این نباید باشد. آن کار را من خیلی دوست داشتم. بردم خانه لباس تنش کردم، هر چند آنطوری برهنه هم نبود، باز هم اجازه ندادند. حالا، بروشور و همه چی چاپ شده بود و افتتاح هم فردا بود و بروشور هم شادروان آزاد نوشته بود که هنوز هم هست. من رفتم دلش را از خانم سیحون پرسیدم، ایشان گفت: من موفق به گرفتن اجازه نشدم، خودت با ارشاد صحبت کن. ولی اوضاع از آن که بود بدتر شد. بعد از آن دیگر اجازه‌ی برپایی نمایشگاه به من ندادند، بایستی از یک جایی نان شبم را دربیورم یا نه؟ در واقع من از سال ۶۹ ممنوع‌النمایشگاه شدم، حتا منظره هم می‌کشیدم ولی نمی‌گذاشتند. بعد رفتم پیش خانم لی لی گلستان، گفتم کارهای من منظره است می‌توان از آن‌ها نمایشگاهی گذاشت. گفت: نمی‌شود، زیاد هم سوال نکن. من هم منصرف شدم، رفتم خانه‌ام ماهی بیست تومان هم باید کرایه‌خانه می‌دادم، اثاثیه‌ی خانه را جمع کردم در یک اتاق و بقیه‌ی خانه را تبدیل به گالری کردم و کارهایم را در آن به نمایش گذاشتم و تقریباً همه‌ی آن‌ها را فروختم بعد از آن تا سال ۷۸ در خانه‌ی خودم نمایشگاه خصوصی گذاشتم. در سال ۷۵ از ایران رفتم و ۸ و ۹ سالی خارج از ایران بودم. بعد از برگشتنم اجازه‌ی برپایی نمایشگاه دادند ولی فقط منظره. اما نمی‌دانم دفعه‌ی دیگری هم وجود دارد یا نه؟ سانسور روی نقاشی **فیگوراتیو** شدیداً اعمال می‌شود، حتا روی کارهایی که موضوع نداشته باشد یعنی آبستره باشد. این داستان ماست با سانسور که تا امروز هم ادامه دارد.

۲ و ۴

خودسانسوری از سانسور بدتر است، چون برای هنرمند عادی می‌شود و فکر می‌کند همیشه همین طوری بوده است. خودسانسوری مثل یک مرض است تا زمانی که نیست فکر می‌کنی چنین مرضی وجود ندارد ولی وقتی دچارش می‌شوی نمی‌توانی کاری کنی، باید جراحی کنی و بیندازیش دور، یک موقع هم هست که تمام جانت را خورده و نمی‌توانی بیندازیش دور. متأسفانه اکثر جامعه‌ی هنری ما آلوده‌ی خودسانسوری شده‌اند. اما سانسور هم نمی‌تواند مانع ساخته شدن یک هنرمند بشود. به دلیل اینکه هنر به دنیای فردی هنرمند مربوط می‌شود که آن را جز خداوند هیچ‌کس نمی‌تواند سانسور کند، در واقع احساسات، عواطف و روح آدمی و چیزی که در درون آدم است را حتا سانسور هم نمی‌تواند سانسور کند. ممکن است بیرون آدم را سانسور کند. مثلاً طرز پوشش و آرایش ظاهر یا در هنر بگویند فقط حق داری منظره بکشی! ولی من توی منظره هم قصه‌ی خودم را می‌گویم، کسی نمی‌تواند مانع کار من بشود، منظورم این است که در ظاهر، منظره چیزی نیست جز کوه و دشت و درخت، اما همان منظره هم جوهر و ذات و درونی دارد که هیچ سانسوری نمی‌تواند آن را سانسور کند.

در نقاشی امروز، از نظر کمی نقاش زیاد است، گالری نقاشی هست، کلاس نقاشی هست و انواع و اقسام دانشکده‌های هنری. از این دیدگاه که نگاه می‌کنید می‌گویید عجب پیشرفتی! اما از نظر کیفی فقط می‌توانم از یک یا دو نفر به عنوان نقاش نام ببرم، بقیه را فراموش کن. یعنی به هیچ وجه پیشرفتی وجود نداشته است. من بسیاری از نقاشان فیگوراتیو را می‌شناسم که زمانی که دیدند باید خودسانسوری کنند یا باید آن چیزی را که ارشاد می‌خواهد بکشند، نوع کارشان را عوض کردند و به نقاشی آبستره روی آوردند. اصلاً چرا این اتفاق می‌افتد، تنها دلیلش سانسور است، خوب این وحشتناک است و به دنبال آن جوانانی تربیت می‌شوند که اساساً از همان ابتدا کار فرمایشی را انجام می‌دهند.

بسیاری از جوانان فکر می‌کنند که نقاشی در ایران همیشه همین طور بوده. بله همیشه کارهای آبستره و کانسپت هم در ایران بوده. ولی نقاشان خوب فیگوراتیو هم داشتیم. امروز اگر به من بگویند که تو آزادی و بیا نقاشی دیواری با هر

موضوعی که می‌خواهی کار کن، می‌روم کار خودم را می‌کشم. یکی از وظایف نقاشی دیواری این است که مشکلات و مسایل مردم را در ابعاد بزرگ به نمایش بگذارد، در جاهایی که رفت‌وآمد و حضور مردم زیاد است تا بتوانند به آن موضوع ها توجه کنند. مثل بیکاری و خیلی چیزهای دیگر. اگر این آزادی در نقاشی دیواری وجود داشته باشد مشکلات حاد اجتماعی و اقتصادی بسیاری برای تصویر کردن وجود دارند. به خصوص مسایل اقتصادی و...

۳ از نظر روانی تنها کاری که سانسور با من کرده، این است که تماشاچی من را گرفته ولی کار مرا متوقف نکرده. من کار خودم را می‌کنم. من که برای سانسور نقاشی نمی‌کنم، من برای نقاشی، نقاشی می‌کنم، در واقع من به دنبال خلق زیبایی هستم که این خلق زیبایی متعلق به خود مردم است. چرا؟ چون به مردم کمک می‌کند تا زشتی‌ها و زیبایی‌ها را که در وجودش است و فراموش کرده را به یادش بیاورد.

۶ من فکر می‌کنم جلوی خلاقیت را نمی‌شود گرفت. امروز به نظر بعضی‌ها دوره دوره‌ی آبستره، مینیمال آرت، کنسپت چوآل آرت، کارهای سوپراآلیستی و از این چیزها است. اما هنر به این چیزها مربوط نمی‌شود، هنر کارش خلق کردن زیبایی است و نمی‌توان جلوی آن را گرفت. ممکن است در یک دوران به دلایل و شرایط گوناگون مثل سانسور، انواع و اقسام حرکات جلف و غیراجتماعی و... روند خلاقیت را به تاخیر بیندازند ولی خلاقیت را نمی‌توانند بکشند، این خلاقیت است که سانسور را می‌کشد. این سانسور است که تسلیم خلاقیت می‌شود نه خلاقیت تسلیم سانسور.

رضا لواسانی (چاپگر و نقاش): هنر فرمایشی نمی‌شود

به نظر من پرسش‌های طرح شده بیشتر در زمینه‌ی سیاسی مطرح شده‌اند نه در حوزه‌ی فرهنگ، زیرا آنطور که دریافت می‌شود، امور سیاسی در حال حاضر، ارتباط با رخدادهای بیرونی دارد و فرهنگ بی‌شک با درون مرتبط است. (با خود، با آن درونی) و اگر سانسوری ایجاد شود و اعمال گردد ابتدا از درونمان نشات می‌گیرد.

عیب‌جویی و خرده‌گیری چنانچه با اغراض شخصی، گروهی و... توأم باشد، گاهی می‌تواند مانع بروز و ظهور امور و افکار نوین گردد و همین امر موجب رکود و تقلید می‌شود. چه چیزی باعث می‌شود تا شخص، گروه و... چنین کنند؟ آیا آن عمل بدین معناست که آنان مسایل را بهتر و صحیح‌تر درک می‌کنند؟ به نظر من بیشترین سانسور را خودی‌ها در مورد خودی‌ها انجام می‌دهند، برای بهتر مفهوم شدن آنچه می‌گویم. کمی توضیح می‌دهم.

آیا مُدگرایی در حیطه‌ی فرهنگ و هنر، آن هم از طریق کسانی که به این کار اشتغال دارند باعث سانسور نمی‌شود؟ آیا، زمانی که ما به نوعی از امور تجسمی اشتغال داریم باید نوع دیگر را نپذیریم و آن را تقبیح کنیم؟ شاید در این راه بهترین آن باشد که انسان‌ها بتوانند در کنار هم و بدون پیش‌داوری با رعایت انصاف و عدل زندگی کنند.

به نظر من بزرگ‌ترین و رایج‌ترین نوع سانسور که باعث خودسانسوری می‌شود مُدگرایی و تقلید است. چنانکه دیده‌اید و دیده‌ایم، هر از گاهی در زمینه‌ی هنرهای تجسمی، موجی پدید می‌آید. اگر کسی همراه آن موج شد که هیچ، و اگر نشد مورد توهین و نقدهای مغرضانه قرار می‌گیرد، گویی مُدگرایان و مقلدان، اندیشه و دریافت خود را از محیط، و عموماً

مغرب زمین، بهتر و صحیح تر می دانند و درباره‌ی آن چنان تبلیغ می کنند که باعث می شود اشخاص از باورها، نوع زیبایی شناسی و نیاز درونی خویش دست بردارند و همراه آنان شوند. (آیا این عمل سانسوری خفته و پنهانی نیست؟) از دیگر مواردی که باید یادآوری کنم، کلمه‌ی «هنر فرمایشی» است. از نظر من، هنر «فرمایشی» نمی شود. هنر هنر است، و هیچ گاه به فرموده‌ی شخص به وجود نمی آید:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق، لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

فکر می کنم آنچه مورد نظر طراح سوال بوده است، تبلیغات و کارهای تبلیغی باشد و گرنه بسیاری از آنچه در حوزه‌های مختلف هنری موجود است و باعث افتخار است، به ظاهر شکلی فرمایشی داشته است. اما به وجود آورنده‌ی آن آثار، چنان خلاق و با نیاز درونی بوده اند که رنگ فرمایش را از آن آثار زدوده و در این میان تنها هنر را باقی گذاشته اند. نقد مغرضانه، عیب جویی و خرده گیری کردن، متاسفانه بیشتر در بین اهل ظاهر و فرهنگ نمایان متداول است. اهالی فرهنگ متاسفانه بیشتر از آنکه به درون، به معنای واقعی فرهنگ رجوع کنند به بیرون و آنچه مورد پسند و تبلیغاتی است اعتنا می کنند که این عمل، خواسته، یا ناخواسته موجب رشد نکردن اندیشه‌های پاک و مستقل می شود.

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز

...ادامه دارد